

شوبرت

از نظریك «دوست صمیمی»^۱

برای اولین بار شوبرت را نزد سالیری^۲ که با او تعلیم کمپوزسیون میداد ملاقات کردم و چندی بعد من هم در زمره شاگردان سالیری در آمدم و این فرصتی بود که شوبرت را زیادتر ببینم. معمولاً هر هفته سه چهار بار او را در موقع درس میدیدم و در خارج نیز گاه گاهی بین ما ملاقاتهایی دست میداد و رفته رفته بین من و شوبرت علاقه‌ای بوجود می‌آمد که سرانجام بدوستی صمیمی و بی سابقه‌ای مبدل گردید. وضع ظاهری شوبرت زیاد جالب نبود؛ قدی کوتاه، اندامی درشت و قوی با صورتی گرد و پیشانی بلند داشت. نظر بضعف قوه بینائی، شوبرت مسجور بود عینک بزند و حتی در هنگام خواب نیز عینک را از چشم برنمیداشت؛ شوبرت بلباس خود اصالتوجهی نداشت، در نتیجه از مهمانیهای باشکوه گریزان بود زیرا برای شرکت در آن مجالس (در تهیه يك لباس مناسب) دچار زحمت فراوانی میشد. با اینحال همیشه مجالس زیادی در انتظار او بود و اگر شوبرت اتفاقاً در یکی از آن مجالس حاضر میشد آنها بقدری خوشحال می شدند که بلباس او ابداً توجهی نداشتند.

۱- این «دوست صمیمی» و نویسنده این مقاله Anselm Huttenbrenner

نام دارد. ۲- Safferie

شوبرت بکسی تعظیم و تکریم نمی‌کرد و دوست‌هم نداشت کسی از او تملق گوید یا از آثارش تعریف و تمجید کنند.

در این مواقع بود که مقدار زیادی از آوازه‌های او قبل از اینکه بچاپ برسد بین دوستانش دست به‌دست می‌گردید. از ناشرین موسیقی کسی نبود که آهنگهایش را چاپ کند، حتی اگر شوبرت حاضر می‌شد بطور رایگان آنها را در دست‌رسان بگذارد.

برادرم ژوزف اولین سری آهنگهای او را بخرج خود بوسیلهٔ بنگاه دیابلی (۱) بچاپ رسانید. پس از چاپ، مردم وین از این آهنگها استقبال بی‌نظیری کردند و همهٔ آهنگها بفروش رفت. برادرم پس از پرداخت مخارج چاپ، باقی مانده‌ها تسلیم شوبرت نمود. وی در آن‌موقع دچار مضیقهٔ مالی بود.

وقتی دیابلی مشاهده کرد که هر روز بر تعداد درخواست‌کنندگان آهنگهای شوبرت افزوده میشود، حاضر شد در ازای چاپ هر اثر مبلغ دوست فلورین به شوبرت بپردازد.

شوبرت روز بروز معروف‌تر می‌شد و مجبور بود تمام اوقات خود را وقف موسیقی کند. قبل از این شوبرت، برخلاف میل و خواستهٔ قلبی خود، در یکی از مدارس حومهٔ شهر تدریس و از حقوق ناچیز آن‌گذران میکرد و بطور خصوصی در منزل چند تن شاگرد موسیقی داشت که با آنها درس میداد.

اولین بار که برای ملاقات بمنزلش رفتم در یکی از شبهای بسیار سرد زمستان بود. او در اطراف تاریک و نمناک بی‌زاعهٔ کهنه‌ای بنش کرده و در حالیکه از سرما میلرزید آهنگی تصنیف میکرد.

در آموزشگاه سلطنتی وین شوبرت گاهگاهی در سر کلاس زبان لاتین حاضر میشد و در ضمن در دستهٔ کز سلطنتی نیز آواز می‌خواند. صدایش ضعیف ولی لطیف و مطبوع بود. شوبرت در ۱۹ سالگی خوانندهٔ باس و باریتون دستهٔ کر بود. وقتی قطعهٔ معروف پریمیا ویستا (Prima Vista) را میخواستند بخوانند، در صورت نبودن خوانندهٔ سبرانو و آلتو شوبرت حاضر بود و رلهای آنها را بعهده بگیرد.

غیر از من و شوبرت چند آهنگساز دیگر نیز نزد سالیری تعلیم می‌گرفتند. آنها ضمناً آواز شوبرت را بسیار جالب اجرا می‌کردند و شنوندگان را در عالم خلسه فرو می‌بردند.

در اجرای کوارتتهای آوازی شوبرت این چند نفر بردیگران مزیت داشتند: بارت (۲) گولتز (۳) کینیش (۴) و کوت فرید (۵).
من، شوبرت، اسامبر (۶) و موزانی موافقت کرده بودیم که کوارتتهای آوازی

Gymnich - ۴	Gözl - ۳	Barth - ۲	Diabelli - ۱
		Assmayr - ۶	Gottfried - ۵

جدید که خودمان آنها را می‌نوشتیم هر روز پنجشنبه عصر در منزل موزاتی اجرا کنیم و موزاتی هم حقا خوب از ما پذیرائی میکرد.

یکبار شوهرت بدون نوشتن کوارتت بهانه موزاتی آمد! ابتدا ما او را کمی ملامت کردیم ولی وی همان ساعت قلم را بدست گرفت و در حضور ما کوارتت بسیار زیبایی نوشت که هماندم آنرا اجرا کردیم.

شوهرت برای این آثار ارزش زیادی قائل نبود و شاید بهمین جهت بود که از آنها فقط شش کوارتت باقی مانده است. در ضمن اجرای کوارتتهای خودمان گاهی کوارتتهای وبر (۱) و کرتزدر (۲) را نیز اجرا می‌کردیم.

شوهرت نسبت به پتهوون احترام خاصی قائل بسود و از شنیدن سوناتها و سنفونیهای خداوند موزیک لذت فراوانی می‌برد و نیز نسبت بروح هنرل ارادنی فراوان داشت و در مواقع استراحت پارتیسونهای اپراها و اوراتوربوهای (۳) او را با ولع خاصی با پیانو می‌نواخت.

بعضی اوقات در هنگامیکه آثار هنرل را باهم مینواختیم شوهرت مانند صاعقه زده‌ها ناگهان از جا می‌پرید و فریاد می‌زد: «عجب! چه مدولاسیونهای عجیبی! متکه مثل این مدولاسیونها را در خواب هم نمیتوانم پیدا کنم».

شوهرت بیانست ماهری نبود ولی آنرا بردوانی می‌نواخت و نیز بوپولون و آلتوآشنائی نداشت و تمام کلیدها را با آسانی میخواند، حتی کلیدهای بسیار مشکل مثل متسو سیرانو و باریتون. (کلید دو خط «دوم» و «فا» خط سوم) او مثل سالیری نوت-خوانی عجیبی داشت؛ سالیری بسبب اینکه تا آنوقت ۵۲ اپرا نوشته بود مهارت خاصی در نوت خوانی پیدا کرده بود و با آسانی میتوانست پارتیسونهای او کستر و اپسراها را روی پیانو بنوازد.

شوهرت تحت تأثیر اپرا و موسیقی مجلسی، موتزارت بود و علاقه زیادی با اپراهای «نی سحر آمیز»، «فیکارو» و «دون ژوان» داشت و عقیده داشت که موتزارت بهترین نمونه آهنگساز اپرا است.

با اپراهای کروینی (۴) علاقه خاصی نداشت گرچه بعضی از اپراهایش از قبیل: «دوروزه» (۵) و «فانیسکا» (۶) دارای ارزش خاصی بود؛ سالیری عقیده داشت اپراهای کروینی قطعات سازی است که آواز آنرا همراهی می‌کند.

تا آنجا که من بخاطر دارم شوهرت چند اپرا نوشته است: اپرای «Des Teufels Lustsch» و اپرای دیگری از روی لیبرتوی (۷) که تزلو، این اثر را شوهرت در عرض ۱۵ روزی بیان رسانید. شوهرت اپرای دیگری تصنیف کرد که لیبرتوی آن اثر گونه شاعر نامدار آلمان بود و موسوم بود به: «Cloudin von Villa Bella».

۱- C. M. Weber - ۲ K. Kreutzer - ۳ Oratorio - ۴ Chrubinie - ۵ Les Deux Journées - ۶ Faniska - ۷ Libretto متن یا کتاب اپرا با اوراتور بو است که آهنگساز از روی آن، اپرا با اوراتور بوی خود را تصنیف میکند.

اگر اشتباه نکرده باشم یکی از ابراهایش تحت عنوان «آلفونسو و ایسرلا» (۱) بود که در سال ۱۸۲۷ آنرا بایانو در تاتر گراتز (۲) در حضور کینسکی و دکتر پالشر (۳) نواخت چون قرار بود آنرا در همان تاتر اجرا کنند.

کینسکی پس از اجرای آن، اظهار داشت که این اپرا برای ارکستر و کر بسیار مشکل است و اگر ممکن می باشد بعضی از تونالیت‌های آنرا عوض کند چون بیشتر تونالیت‌هایی که شوبرت انتخاب کرده بود در دو دیز ماژور و فا دیز ماژور بود. شوبرت با این پیشنهاد موافق بود ولی من باهر گونه تغییری مخالف بودم. خوانندگان بسیاری از اپراهای او را میخواندند و بشوبرت وعده میدادند که آنها را بروی صحنه خواهند آورد ولی متأسفانه هیچگاه قول آنها از حرف تجاوز نمیکرد و نمیدانم بچه دلیل اپرای فانیسکا بروی صحنه نیامد.

شوبرت اپرای دیگری بنام «Furabras» تصنیف کرد. این اثر چندین بار در تاتر کارانت نرتود (۴) بروی صحنه آمد و «وگل» (۵) خواننده اپرای دربار قسمت اصلی آنرا بهمه داشت. در موقع اجرای این اپرت، من و شوبرت در بالکن نشسته بودیم. مقدمه آن با تشویق و کف زدنهای متد شنوندگان مواجه شد و شوبرت از این بابت بسیار خوشحال بود. در پایان تماشاچیان تقاضای دیدن شوبرت را داشتند و مرتباً بر تشویق خود میافزودند ولی با اینهمه تشویق شوبرت حاضر نمیشد بروی صحنه برود چون وضع لباس او بسیار بد بود. من سعی کردم فراك خود را از تن بیرون آورم و باو بیوشانم ولی شوبرت بی تصمیم و ساکت در جای خود نشسته بود. بالاخره رئیس تماشاخانه بروی صحنه آمد و اعلان کرد که متأسفانه شوبرت در اپرا حاضر نیست. شوبرت بعضی شنیدن این خبر لیغندی بر لباسش نقش بست. پس از اینکه از آنجا بیرون آمدیم بکراست بیخانه لنگر (۶) واقع در خیابان سینگر اشتراسه (۷) رفتیم در آنجا این موقعیت را با آشامیدن شراب و آجیو جشن گرفتیم.

شوبرت در میخانه شوارتز کاتز (۸) واقع در خیابان آناشتراسه (۹) یادرمیخانه شک (۱۰) در خیابان پترز پلاتز (۱۱) آجیو می آشامید و در همان موقع نیز مقدار زیادی وقت خود را مصرف بپیکشیدن می کرد. اما وقتی که بسول بیشتری داشتیم شراب میخوردیم.

یکی از آشنایانم در ازای کمکی که باو کرده بودم چند بطر شراب سرخ بمن هدیه داد و منم همان روز عصر شوبرت را بمنزل دعوت کردم. بعد از اینکه بطر بها را تا قطره آخر سر کشیدیم، شوبرت پشت میز نشست و شروع بنوشتن آواز معروف Die Forelle نمود که من هنوز نسخه اصلی آنرا دارم. شوبرت برای خشک کردن

Dr. Karl Palchler و Kinsky - ۳ Grätz - ۲ Alfonso und Eserellä - ۱
Singerstrasse - ۷ Lenker - ۶ Vogl - ۵ Kärntnertor - ۴
Schnecke - ۱۰ Anastrasse - ۹ Schwarz Katze - ۸
Petersplatz - ۱۱

نوتها، دوات مرکب را عوض شن از روی میز برداشت و آنرا روی نوتها ریخت و چند میزانی را سیاه کرد چون در آن وقت شب شوبرت خواب آلود بود.
در حاشیه آن نوشت:

«صمیمی ترین دوستم! از اینکه می بینم تو این چنین با آوازه های من علاقه داری بسیار خوشحالم و بسبب این دوستی عمیق نسخه های دیگری را در ساعت دوازده شب ضمیمه این آواز می کنم.

آرزو دارم که می توانستم این دوستی را بر سر کیلاسهای دیگر استوار کنم. چون عجله داشتم که این آوازا بیابان برسانم و از طرفی دیگر خواهم هم گرفته بود مرکب را روی این نوتها ریختم، چه مصیبت بزرگی! این حادثه در ۱۲ فوریه سال ۱۸۱۸ در ساعت ۱۲ شب اتفاق افتاد.

شوبرت بیاد بود دوستیمان ۱۳ واریاسیون بسیار زیبا تصنیف کرد که تا بحال آنرا هیچ کس نشان نداده ام. شوبرت این واریسونها را روی تم کوارتت لامینور (اثر خودم) نوشت.

دومین واریاسیون عبارت بود از واریاسیون می مینور که از یک تم فرانسوی گرفته و برای دو پیانو نوشت، و اولین بار آنرا من و شوبرت در خانه هوفرات کولین (۱) اجرا کردیم.

در همان شب شوبرت آواز Der Wanderer را با پیانو اجرا کرد. در این مجلس خانم کارولین پشله (۲) ناشر موزیک نیز حضور داشت و از شوبرت بسیار تشویق و ستایش کرد. او اصولاً تحت تأثیر موسیقی شوبرت بود و آهنگهای او را می ستود.

در مجالسی که بخاطر موزیک برپا میکردید من و شوبرت نیز شرکت میکردیم. گاهی او مرا با خود باین مجالس می برد و در گریار من او را با خود می بردم. وقتی که شوبرت یکی از آوازه هایش را میخواند آنرا خودش با پیانو همراهی میکرد و هر گاه که فرد دیگری این وظیفه را بعهده میکرد من پیانوی آنرا می نواختم و شوبرت در گوشه ای می نشست و بآن گوش میداد.

یک شب در یکی از این مجالس شوبرت بمن نزدیک شد و سر در گوشم گذاشت و بطوریکه کسی نشنود گفت: «آنسلم نگاه کن! امان از دست این زنها، منکه از این تملق گوئی آنها خسته شده ام. اصلاً این زنها از موزیک چیزی نمی فهمند و لسی مدام نمریفهای بی جا می کنند! مضحک اینست که خودشان نمیدانند منظورشان از این حرفها چیست. حالا برو بینم یک کیلاس شراب می توانی پیدا کنی بانه.»

بکروز که باهم برای گردش بییلاق رفته بودیم از او پرسیدم: «شوبرت، راستی تا حالا عاشق شدی؟ چون در مجالس اغلب بزنها توجهی نداری فکر کردم تو اصلاً از تمام زنها بدت می آید.»

شوبرت جواب داد: «نه! یکوقت یکی را دوست داشتم. او دختر مدیسه مدرسه بود صورت زیبایی نداشت ولی قلبش مانند الماس پاک و پراز احساسات بود... یکدفعه من (۱) را تصنیف کردم و او قسمت سوپرانوی آنرا خواند، باور کن آنقدر با احساسات می خواند که حد نداشت. او نیز بمن علاقه داشت. من در جستجوی کاری بودم که بتوانم از درآمد آن محلی برای خود تهیه کنم و بعد باهم ازدواج کنیم، ولی هرچه بیشتر کوشش می کردم کمتر نتیجه میرسیدم. عاقبت از من قطع امید کرد و تسلیم نظریات پدر و مادرش شد و با مردم دیگری ازدواج کرد، هنوز هم او را دوست دارم و تا حال کسی نتوانسته جای او را در قلب من اشغال کند.»

شوبرت عادت داشت صبحها از ساعت ۶ تا یک بعد از ظهر آهنگ بنویسد، و اگر من گاهی در آن مواقع بیدین او می رفتم هرچه تا آنوقت نوشته بود برای من مینواخت و عقیده مرا راجع بآن میخواست. اگر من از یکی از آنها تمجید میکردم می گفت:

«بلی! شعرش بسیار خوبست، هر وقت شعر خوبی در دست باشد ملودیهای زیبا زود زود بفرآدم میرسد و انسان از آن لذت می برد ولی اگر موقعی یک شعر بدکیر بیاورم اصلا نیشود یک خط ملودی بوجود آورد، شعر بدهم عذاب الیمی است. و انسان هر چه بخودش فشار می آورد چیزی در نمی آید مگر چرندهات، من تاکنون شعرهای چرندهای که میخواستند بزود بمن تحمیل کنند رد کرده ام.»

شوبرت بدستخطهای خود اصولاً اهستی نمیداد و هر وقت دوستان صمیمی نزدش می آمدند و شوبرت برای آنها آهنگهای جدیدش را اجرا میکرد از او تقاضا میکردند که آهنگها را با آنها بامانت بدهد و قول میدادند که بزودی آنرا برخواهند گرداند ولی اغلب چنین اتفاق می افتاد که کتابهایش را پس نمی آوردند. شوبرت اغلب نمیدانست کدام کتاب نزد چه کسی است بنابراین برادر من ژوزف که با شوبرت در یک خانه زندگی میکردند، تصمیم گرفت تمام آهنگهایی که مردم برده بودند جمع کند و این کار را پس از جستجوی زیاد انجام داد.

یک روز از اینکه برادر من قریب به یکصد آواز شوبرت را در کشوی میزش تمیز نیکهداری کرده بود بسیار خوشحال شدم و این موضوع دوستان شوبرت را نیز خوشحال کرد و او از آن بعد هرچه می نوشت برادر من می داد تا برایش نیکهدارد. شوبرت معمولاً بعد از ظهر چیزی نمی نوشت و بعد از ناهار بقهوه خانه میرفت و قهوه غلیظی می نوشید و در عین حال روزنامه روز را نیز مطالعه میکرد. هنگام عصر گاهی خودش تنها بتأثر میرفت و گاهی با من و هنرپیشه خوب نیز مانند اپرای خوب مورد علاقه اش بود.

شوبرت عقیده داشت آثار روسینی با اپرای آلمان صدمه خواهد زد ولی خودش را

تسلیم میداد که ممکن است پس از چندی مردم قادر بشخص این اشتباه شوند که از لحاظ هنری و عمق آثار، روسینی ارزشی ندارد و اپراهای «دون ژوان»، «نی سحرآمیز» و «فیدلیو» را بالاخره درک خواهند کرد - با وجود اینها با روسینی مخالفت زیادی نداشت و بعضی از ملودی‌های زیبا و ارکستراسیونهایش را تمجید می‌کرد.

اگر شوبرت زنده میماند تا برای «کیوم تل» (۱) را بشنود آثار مسی بسندید و نسبت بآن نظر موافق پیدا می‌کرد. شوبرت زنده نماند که ببیند اپراهای بلینی (۲) و دونی زتی (۳) چه شور و هیجانی در میان تماشاچیان ایجاد می‌کرد و کس کم جای اپرای آلمان را می‌گرفت و آنرا بیاد فراموشی می‌سپرد و بعد از آن اشتراوس و لادنر (۴) موفقیت کم نظیری بدست می‌آوردند و جای خالی سونات و سنفونی‌ها را والسهای آنها پر خواهند کرد.

شوبرت عمرش کفاف نداد که موفقیت این موسیقی پوشالی را در بین مردم ببیند؛ زنده نماند که ببیند موسیقی الهی بیاد فراموشی سپرده خواهد شد و آثار گرانبهای استادان موسیقی در بونه فراموشی گرد خواهد خورد. شوبرت تمام این وقایع را که بعد از مرگ او اتفاق افتاد پیش‌بینی نمیتوانست بکند.

یکروز من و شوبرت برای دیدن اپرای کروسیانو (۵) اثر می‌برییر (۶) که در تئاتر کسراتز آنرا نمایش می‌دادند رفتیم. پس از قسمت اول شوبرت آهسته پس گفت:

«آنسلم، من از شنیدن این اپرا خسته شده‌ام بلند شو برویم بیرون».

تا آنجا که من با خلاق و روحیه شوبرت آشنائی دارم حدس می‌زنم اگر اجل مهلتش داده بود و چند روز دیگر عمر او بدر از گذشته بود اپراهای: «دربرت شیطان» (۷) «هوگنوت‌ها» و «پیامبر» (۸) را که بنوبه خود شاهکاری بودند میدید حتماً از آنها لذت می‌برد ولی آنسوس که دیگر شوبرت زنده نبود.

یکروز در حالیکه نسخه اصلی Berglenappen - musik در فاماژور اثر موتزارت را که بعنوان هدیه از یکی از دوستان موتزارت دریافت کرده بود، بدیدن من آمدم.

ما هر چهار قسمت این سنفونی را (الکرو) (۹) - منوئه باتریو (۱۰) - آداژیو کاتاییل (۱۱) و یک برستو (۱۲) بارها با پیانو نواختیم.

۱- Guillaume Tell - ۲ Bellini آهنگساز ایتالیایی (۱۸۳۵-۱۸۰۱)

۳- Donizetti آهنگساز ایتالیایی (۱۸۴۸ - ۱۷۹۷) ۴- Larnner

۵- Crociato - ۶ Meyerbeer - ۷ Robert le- Diable

۸- Le Prophete - ۹ Allegro - ۱۰ Trio Minuet

۱۱- Adagio Cantabile - ۱۲ Presto

موتزارت این اثر را برای دو ویولون، یک آلتو و کنترباس و دو کر (۱) نوشته بود ما از این طریق بسیار تعجب کردیم چون موتزارت بعد آن را آنطور نوشته بود.

شوبرت در پایان بن گفت: «آنسلم، برای اینکه از موتزارت بزرگ یادبودی داشته باشیم من حاضرم این اثر را باهم نصف کنیم».

من از این پیشنهاد تعجب کردم و گفتم من حاضر به اینکار نیستم. نتیجه این شد که شوبرت تمام آثرا بمن داد و من چندی بعد آنرا برای دو پیانو تنظیم کردم و با شوبرت باهم اجرا کردیم. در موقع اجرای این اثر شوبرت بسیار خندید و حالت آن روز مرا مسخره کرد.

بیکبار از شوبرت راجع بسازنده آهنگ معروف و زیبای «Trauerwalzer» در لایبل ماژور که همه آنرا از آن پتهوون میدانستند سؤال کردم. شوبرت جواب داد که آهنگساز این اثر را نمی شناسد ولی بعدها فهمیدم که این آهنگ را شوبرت نوشته از این جهت از او خواستم که چیزی در حاشیه نسخه اصلی آن بنویسد و بمن دهد؛ شوبرت نوت را از من گرفت و نوشت:

«تقدیم بدوست و برادر عزیز یانچ و قهوه و شرابم آنسلم هوت برمز (وین-۱۴) مارس ۱۸۱۸ - در خانه خودش».

در آن موقع من در خیابان «Geistringer» زندگی می کردم و شوبرت اغلب بدیدن من می آمد و شبها را باینکدیگر میگذراندیم.

بیکبار از شوبرت خواستم که نثری را از کتاب مقدس بموسیقی درآورد. قطعه ای که من پیشنهاد کردم از انجیل یوحنا فصل ششم آیه ۵۹ بود و با این کلمات شروع می شد:

روشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

«این نانی است که از بهشت بزمین رسیده ...»

شوبرت فوراً موسیقی آنرا در ۲۴ میزان بمن تحویل داد. کامیکه او انتخاب کرده بود می ماژور بود. و در بالای بخش سپرانو کلمات را نوشته و در پائین آکومپانیمان آنرا برای پیانو فقط باس گذاری کرده بود که من آنرا هنوز بعنوان یادبود در دست دارم.

شوبرت دارای روحی مذهبی بود و بخداوند و بقا، روح سخت اعتقاد داشت و این احساسات در آوازه های او منعکس است. در هنگامیکه از لحاظ مادی بسیار در مضیقه بود هیچگاه شهامت و شجاعت خود را از دست نمیداد و ناامیدی بر او چیره نمیگردید و هرگاه که پولش زیادتیر از نیازش بود بارقفا سهیم می شد و آنرا خرج

۱ - کر، که بانگلیسی آنرا Horn و با ایتالیایی Corno و فرانس Cor

می نامند.

می کرد و گاهی نیز بآنانکه احتیاج بکمک داشتند قرض میداد .

شوبرت سوناتنی برای پیانو تصنیف کرد . بقدری مشکل بود که خودش آنرا نتوانست بنوازد و بن داد که آنرا برایش بنوازم . من این سونات را مدت سه هفته تمرین کردم و سرانجام برای شوبرت و تنی چند ازدوستان نواختم . شوبرت این اثر را بن تقدیم کرد و برای ناشرین خارجی فرستاد ولی پس از مدتی آنرا دوباره دریافت داشت . ناشرین بعلت تکنیک سخنی که در این اثر بکار رفته بود از چاپ و انتشار آن خودداری کرده بودند .

فضاوت او راجع به موسیقی همیشه قاطع و مختصر بود ؛ در مجالسی که عده ای در باره موسیقی به بحث می پرداختند شوبرت در گوشه ای می نشست و از بحث آنها لذت می برد ولی خودش ندرتاً در آن بحثها شرکت میکرد . اگر گاهی آماتور بی اطلاعی مشغول بحث می شد رشته صبر و شکیبایی شوبرت از هم می گسیخت و وارد بحث می شد و بدون ملاحظه یا رعایت نزاکت باو می گفت :

«آقا بهتر است که در این مورد صحبتی نکنی چون از آن چیزی نمیدانی و هرگز هم نخواهی فهمید .»

او کمتر درباره خودش با آنادش صحبت میکرد و هرگاه در موردی اسباب میکرد صحبت او از چند کلمه حرف متجاوز نبود . موضوع مورد علاقه اش بتهوون ، موتزارت و هندل بود .

همیشه از هایدن با احترام صحبت میکرد اما تأثیر هایدن بر روی شوبرت قابل ملاحظه نبود .

شوبرت در آثار زوهران سیاستیان یاخ مطالعات عمیقی نداشت و زیاد با آنها آشنا نبود . قطعاً اگر شوبرت در عنفوان جوانی جهان را بدرود نگفته بود به آثار عمیق و بزرگ این استاد علاقه مند می شد . از آثار بتهوون به مس در دو مازوری اندازه علاقه مند بود .

وقتی رفقا دور هم جمع میشدیم (عده ما بدو نفر بالغ می شد) ، هر کس را باسم کوچکش صدا میزدیم . ماشوبرت را «شوامر» (۱) صدا میکردیم . افسوس که دیگر شوبرت در بین ما نیست !

آنوقتها جوان وشاد بودیم و در شهر عزیزمان تا آنجا که امکان داشت از مصاحبت یکدیگر لذت می بردیم و اغلب بازو در بازو باهم بگردش میرفتیم .

حالا دیگر آن ایام سپری شده ، قریب نیم قرن است که سنگ سخت قبر ، شوبرت عزیز را در زبر خود پنهان کرده اما من هرگز خاطره آن ایام را که با شوبرت بودم از یاد نمی برم .

ترجمه ۱ . پڑمان